

پروگرام لیله صعود حضرت بهاءالله

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«...جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربه مرقدہ الفدا هر چند از افق امکان غروب فرمود و از مطلع این جهان اُقول نمود و به جهان غیب شتافت ولی فیضش مستمر است و ماء فضلش مُنہمَر. باب رحمتش مفتوح است و کأس عنایتش مملو. شجره مبارکه اش بارور است و بُقعه مقدس پر از حدائق پر ثمر. روح القدس تلقین می نماید و جبرئیل امینش تأیید می کند. پس ای یاران ، دل به الطافش بندید و چشم به عنایتش بگشائید. مَخمود نگرید ، محزون مشوید.»

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء شماره ۱۳ صفحه ۱۱

۱- مناجات شروع

۲- ذکر دسته جمعی (قل الله یکفی....)

۳- بیانات مبارکه حضرت بهاءالله

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۵- یک خاطره

۶- قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله در قصر بهجی

۷- شرحی مختصر از قصیده «عز ورفائیة»

تنفس

۸- دعا به مدت ۱۵ دقیقه به نیت آرامش سرزمین مقدس ایران

۹- آیه کتاب مستطاب اقدس

۱۰- وصیت قلم اعلی

۱۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۲- تبعید به اسلامبول و ادرنه (قسمت اول)

۱۳- تبعید به اسلامبول و ادرنه (قسمت دوم)

۱۴- نامه دادخواهی بهاءالله به ناصرالدین شاه

۱۵- خطابات بهاءالله به سران عثمانی

تنفس

۱۶- کتاب عهدی وصیتنامه مبارک قسمت اول

- ۱۷- کتاب عهدی وصیتنامه مبارک قسمت دوم
- ۱۸- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۱۹- شرح صعود جمال مبارک (قسمت اول)
- ۲۰- شرح صعود جمال مبارک (قسمت دوم)
- ۲۱- هر کس به هر کس می رسید می گفت که حضرت مولی به عالم بالا شتافت ▪
- ۲۲- گشودن وصیت نامه حضرت بهاءالله
- ۲۳- زیارتنامه مبارک
- ۲۴- مناجات خاتمه

یاران روحانی با تقدیم تحیات امنع ابھی و با امید به اینکه اوقاتی مملو از عشق و روحانیت را در ساعات پیش رو تجربه نمائید

برنامه تقدیمی پیشنهادی است و شما میتوانید با استفاده از برنامه های گذشته یا منابع موجود و یا بهره مندی از برنامه های سمعی و بصری برنامه ای متناسب با نیاز خود تهیه فرمائید.

- اختصاص اوقاتی به دعا به نیت رفع مظالم در کشور مقدس ایران مغتنم خواهد بود
- ساعت تلاوت زیارتنامه ۳ بامداد میباشد

جاننان خوش باد

هو الله

یکتا خداوند مهربانا هر چند استعداد و قابلیت مفقود است و مشکلات استقامت در بلا یا غیر محصور، ولی قابلیت و استعداد، امریست موهوب تو. خدایا استعداد بخش و قابلیت ده تا به استقامت کبری موفق آئیم و از این جهان و جهانیان در گذریم و نار محبتت برافروزیم و مانند شمع بسوزیم و بگدازیم و روشنی بخشیم. ای رب ملکوت از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان. از عالم ناسوت بیزار کن و به مواهب ملکوت کامکار فرما.. از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موفق فرما. سرور و شادمانی بخش و خوشی و کامرانی عطا فرما. دلها را آرام بخش و جانها را راحت عطا کن تا چون به ملکوت صعود نمائیم به لقای فائز گردیم و در انجمن بالا مسرور و شادمان باشیم. توئی دهنده و بخشنده و توانا ع

۳- بیانات مبارکه حضرت بهاء الله

"قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمیشناسی بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نصارتش تمام شده تالله قلب و فؤاد و حشا جمیع آب شده و لکن بقوه الله بین عباد حرکت می نمائیم..

مائده آسمانی جلد ۸ ص ۳۷

هیكل مبارک خطاب به احباء خود میفرماید:

الیوم بر کل لازم و واجب است که به حبل حکمت ربانیه متمسک شوند و ناس را به نصایح مشفقانه به شطر احدیه کشانند. ای دوستان الهی، شما را وصیت می نمایم به اعمال خالصه و اخلاق مرضیه. اینقدر بدانید که دنیای فانیه قابل حزن و سرور هیچکدام نبوده و نیست. انشاء الله به عنایت حق به عملی فائز شوی که ذکر آن به دوام ملکوت باقی و ثابت ماند. از فراق محزون مباش. انه لهو المقدر العليم الکریم.

آیات الهی ج ۲ ص ۸۰

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای یاران الهی، جمال قدم و اسم اعظم با ید بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت، جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود. ابواب حُبّ و الفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد، ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد. پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید، تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید و البهائ علیکم یا احباء الله ع

منتخبات مکاتیب جلد چهارم صفحه ۷۹

۵- یک خاطره

حضرت شوقی افندی روزی درباره خاطره ای چنین فرمودند:

روزی در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء جمعا نهار بسیار لذیذی تناول کردند و چون به پایان رسید حضرت مولی الوری فرمودند وقتی جمال اقدس ابهی از سفر سلیمانیه مراجعت فرمودند در خانه ای بسیار حقیر منزل داشتیم و وضع زندگانی بی اندازه سخت و فقیرانه بود و در همان ایام بود که از قلم اعلی هر روز آثار بدیعه ای نازل می شد و احبای الهی شب ها جمع شده ان آیات و ابیات را تلاوت می کردند .
فرمودند:

خوراک منحصر بفرود بود به قطعه ای نان خشک و کمی خرما . ولی لذت آن نان و خرما هرگز فراموش نشود
و یا هیچ اطعمه ای مقایسه نگردد.....انتهی

گوهر یکتا صفحه ۳۸

۶- قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاء الله در قصر بهجی حضرت بهاء الله برای احیاء عالم چه مصائب و تألمات شديده ای را که تحمل فرمود . وجود مبارک به باطل در مظان اتهام قرار گرفتند . مسجون و مضروب گشتند ، مغلول شدند . از دیاری به دیار دیگر نفی و سرگون شدند . به آن وجود مکرّم خیانت نمودند و مسموم ساختند . ما یملک را به تالان و تاراج بردند و به فرموده آن حضرت " در هر دمى به عذابى جدید مبتلا " . این بود استقبال ظالمانه اهل جفا از " آب سماوی و مالک الاسماء والصفات " . تا نفس بازپسین در این کره خاکی ، به مدت چهل سنه تا خاتمه حیات مبارکش مسجون و سرگون باقی ماند . وجود مبارکی که بلا وقفه تحت تضيیقات و اذیت و آزار اُمرا و حکام و سلاطین ایران و امپراتوری عثمانی و مورد ضدیت و اعراض علمای مکار و ظلوم دین بود و مورد بی اعتنایی سایر ملوک که آنها را با الواحی بسیار مهیمن انداز فرمود و با مواعظی حکیمانه و صادقانه آنها را به آنچه سبب آسایش و اتحاد و اتفاق ، عمار عالم و آرامش امم می باشد ، مخاطب ساخت و در لیالی و ایام به تألیف قلوب و تهذیب نفوس مشغول ...

... اما ما به جای اینکه تسلیم احساسات افسردگی و ناامیدی و یأس بشویم ، ملتجی به سکون و آرامش اطمینان بخش مذکور در این بیانات پر معنایی می شویم که می فرماید :

" وارد شد بر این مظلوم آنچه شبهه و مثل نداشته و کل را به کمال تسلیم و رضا لأجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمه الله حمل نمودیم . " این چنین " مظلوم عالم فی حین البلیایا مُتمسکاً بحبل الصبر والصبر " بی اندازه با صبری بی حد و با متانتی عظیم و جلیل مصونیت و حقیقت وجودی خویش را همچون دوستی یکتا و مهربان ظاهر فرمود و مساعی حضرتش را به هدف اصلی ظهور مبارکش معطوف ساخت و آلام خود را مبدل به اسبابی نجات بخش نمود و ناس را در ظلّ لواء وحدت دعوت فرمود .

۷- شرحی مختصر از قصیده «عز ورقائیه»

حضرت ولی امرالله در کتاب «گاد پاسزبای» درباره این قصیده چنین فرموده اند:

«چون علمای کردستان به عظمت مقام علمی و احاطه معنویه جمال قدم بی بردند در صدد برآمدند که از آن منبع فیوضات الهیه استفاده کنند و به حضور مبارک عرض کردند که تاکنون هیچ کس نتوانسته بر منوال قصیده «تائیه کبرا»ی ابن فارض منظومه ایی انشاء نماید از محضر مبارک رجا داریم که بر همان وزن و قافیه «تائیه کبرا» قصیده ایی در حقایق روحانیه انشاء فرمایند.

جمال قدم قبول فرمودند و منظومه ای بالغ بر دو هزار بیت انشاء نمودند و از آن میان یک صد و بیست و هفت بیت را انتخاب نمودند، به علماء عنایت فرمودند..... و همین ۱۲۷ بیت است که قصیده عز ورقائیه را تشکیل می دهد، و در بین احباء معروفست که علمای کردستان پس از تلاوت آن قصیده اقرار نمودند که از هر جهت این قصیده بر دو قصیده معروف «ابن فارض» ترجیح و تفضیل دارد و معانی آن در قلوب و ارواح اثری شدید ایجاد می کند.

نزول این قصیده در جریان دو سال هجرت مبارک از بغداد به سلیمانیه در بین سال های ۱۲۷۱ و ۱۲۷۰ ه. ق مطابق سالهای ۱۸۵۳-۱۸۵۲ میلادی بوده است.

هر کدام از الواح نازله از مشخصات خاصی برخوردار است. خصوصیات قصیده عز ورقائیه را میتوان چنین برشمرد:

به صورت منظوم و به زبان عربی نازل شده و نسبت به اشعار دیگر جمالقدم نسبتا طولانی تر، رمزی، عارفانه، و بر مذاق اهل سلوک است. جمالقدم بر اثر خود تشریح نازل فرمودند این روش در میان اشعار و آثار جمالقدم بدون سابقه است.

در این قصیده جمال قدم به مقام خود به صورت رمز اشاره میکنند و از حاسدین اظهار شکوه می فرمایند.

۹- آیه مبارکه کتاب اقدس

حضرت بهاء الله میفرماید:

قُلْ يَا قَوْمِ لَا يَأْخُذْكُمْ الْأَضْطْرَابُ إِذَا غَابَ مَلَكُوتُ ظُهْرِي وَسَكَنَتِ امْوَاجُ بَحْرِي بَيَانِي . إِنَّ فِي ظُهْرِي لِحِكْمَهُ وَفِي غَيْبِي حِكْمَهُ أُخْرَى مَا أَطَّلَعَ بِهَا إِلَّا اللَّهُ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ . وَنَرِيكُمْ مِنْ أَفْقَى الْإِبْهِي وَنَنْصُرُ مَنْ قَامَ عَلَي نَصْرِهِ أَمْرِي بِجُنُودٍ مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَقَبِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبِينَ .

ترجمه فارسی بیان مبارک:

بگو ای قوم هنگامی که ملکوت ظهور من غائب شد و امواج دریای بیان من ساکن شد ، مضطرب نشوید . همانا در ظهور من حکمتی است و در غیبت من حکمتی دیگر ، جز خداوند یکتای آگاه کسی از آن مطلع نیست . شما را از افق ابهام مشاهده می کنم و کسی را که بر یاری امر من قیام نمود ، با سپاهیان از ملاء اعلی و گروهی از ملائکه مقربین یاری میدهم

۱۰- وصیت قلم اعلی

بنام دانای یکتا

یا ابراهیم ، آفتاب ظهور از افق سماء علم الهی ظاهر و مشهود و قلم اعلی به ذکر اولیای حق در مقام محمود مشغول . امروز روز محبت و اتحاد است و روز ائتلاف و وفاق . باید جمیع به یک کلمه ناطق باشید و در یک هوا طایر و در ظل یک سدره ساکن . جهد نمائید تا به این فضل اعظم فائز شوید تا در حین صعود به وجه منیر ، طلعت مقصود را ملاقات نمائید . این است وصیت قلم اعلی دوستان خود را .

هوالبهی

ای دلسوخته هجران الهی، آن جمال موعود، ملیک مقصود، سلطان وجود، کشف نقاب و هتک حجاب فرمود. پرده برانداخت و علم دلبری برافراخت. عرض جمال کرد و رایت اجلال برافراشت. تجلی آفتاب کرد و جلوه جهانتاب. چون گل در چمن رخ برافروخت و چون نار سینا و آتش موسی در سدره ابهی شعله نورانی روشن کرد. با وجود این فیض شامل و طلوع بدر کامل، نابینایان محروم شدند و محتجبان، مهجوران، بیخردان ممنوع شدند و افسردگان مأیوس. حال آن آفتاب به افق عزت صعود نمود و آن سراج در زجاجه ملاء اعلی برافروخت و ابواب مشاهده مسدود شد؛ ولکن تو که ایام لقار ادراک نمودی و به موهبت رب ابهی فائز شدی، به عروه و ثقای تقی متشبث شو و به جبل متین اخلاق علیین متمسک گرد تا شکرانه این نعمت نمائی. والبهاء علیک. ع ع

مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ششم صفحه ۴۰-۴۱

۱۲- تبعید به اسلامبول و ادرنه (قسمت اول)

بر اساس الواح بهاءالله و دیگر آثار بهائی و نیز بر پایه اسناد موجود در آرشیوهای دولت عثمانی میتوانیم تصویری از دوران کوتاه چهارماهه حضور بهاءالله و همراهان او در آن شهر (استانبول) بدست آوریم.

سفر این گروه از بغداد تا شهر بندری سامسون با گاری و اسب بود. در تمام شهرهای بین راه تا مسافتی خارج از شهر مورد خوشآمد حاکم و مأموران دولتی قرار میگرفتند. در شهر ماردین این استقبال با سربازان و ارکستر نظامی همراه بود. در شهر سامسون که نخستین شهر بندری محسوب میشد بازرس کل و چند تن از بزرگان به استقبال آمدند و مأمور مزبور بهاءالله را به ناهار دعوت کرد و نهایت احترام را مجری داشت.

پس از هفت روز اقامت در سامسون بهاءالله و همراهان با کشتی عازم استانبول گردیدند و پس از سه روز، ظهر روز ۱۶ اوت ۱۸۶۳ وارد استانبول شدند. در بندر استانبول، شمسی بیک که از سوی دولت به عنوان میهماندار

انتخاب شده بود با دو کالسکه منتظر بود و ایشان را ابتدا به خانه خود، و پس از مختصری استراحت در آن محل به خانه ویسی پاشا که مجاور مسجد سلطان محمد و بالنسبه وسیع و راحت بود، منتقل نمود. شواهد موجود حاکی از آن است که رفتار دولت عثمانی با بهاءالله و همراهان او با احترام فراوان بود و با ایشان به مانند میهمانان دولت عثمانی رفتار میشد. بهاءالله در یکی از آثار خود به این نکته اشاره کرده: یوم ورود، میهماندار دولت حاضر و ما را به محلی که مأمور بود برد. فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب دولت نسبت به این مظلومان ظاهر و مشهود. پس از ورود بهاءالله به استانبول برخی شخصیت‌های عثمانی از جمله کمال پاشا سفیر سابق عثمانی در ایران از او دیدن کردند. و نیز شاهزاده شجاع الدوله و میرزا صفا به نیابت مرحوم مغفور مشیرالدوله وزیر مختار تشریف آوردند....

منابع بهائی و عثمانی هر دو بر این امر متفق هستند که بهاءالله پس از ورود به استانبول بر خلاف دیگر بزرگان ایران به دیدار شخصیت‌هایی مثل صدراعظم، وزیر امور خارجه و شیخ الاسلام و هکذا دیدار سفیر ایران نرفت. شاید از همان زمان بیم داشت ملاقات‌های احتمالی وی با شخصیت‌های عثمانی که هر یک نماینده جناحی بودند مورد تأویل و تفسیر قرار گیرد و او و نهضتی که در رأس آن قرار داشت بر چسبی سیاسی بخورد.

منابع بهائی چنین رفتاری را از سوی بهاءالله ناشی از بزرگی طبع و علو همت او میدانند که در تضاد با رفتار دیگر بزرگان و شاهزادگان تبعیدی ایران بود که گاه به امید شهریه و انعام به دیدار و دست بوسی بزرگان میرفتند. وزیر مختار ایران میرزا حسین خان از این امر بهره برداری کرد و بهاءالله را در بین مقامات عالی عثمانی شخصیتی مغرور و بی اعتنا به دیگران معرفی نمود که خود را تابع هیچ رسم و قانونی نمیداند و با هر نظم و روالی مخالف است. در همان زمان در محافل گوناگون اظهارات منفی نیز در مورد بایان ابراز میشد و پنهان و آشکار میگفتند که این طایفه ضد آفاقند... منبع فسادند و مُخرَب بلاد... به ظاهر آراسته اند لکن هر نعمت (عذاب) و عقوبتی را شایسته...

سرانجام، چهار ماه پس از اقامت بهاءالله و همراهانش در استانبول، فرمان تبعید بایبان به ادرنه که از پیش صادر شده بود تنفیذ گشت. عالی پاشا صدراعظم عثمانی برادر زن خود را برای ابلاغ آن فرمان فرستاد. از جانب بهاءالله فرزند او عباس افندی (عبدالبهاء) و برادرش آقای کلیم او را پذیرفتند و وی حکم دولت را ابلاغ نمود. پس از سه روز که مهلت برای پاسخ بود بهاءالله موافقت خود را با این امر به دولت اعلام نمود. همزمان، وی چند تن از پیروان خود از جمله نبیل زرنندی را برای آگاه نمودن بایبان از این واقعه به ایران و مصر و عراق اعزام داشت.

به طوری که از منابع بهائی بر میآید بهاءالله تمایلی به ترک استانبول و تبعید مجدد به محلی دور دست نداشت و در پاسخ فرستاده عالی پاشا که علت تبعید را عدد فراوان بایبان و مخارج زیاد ایشان قلمداد کرده بود، پیغام داد که پیروان خود را به دنبال کسب و کار خواهد فرستاد و خانه ای را که دولت در اختیار وی گذارده تخلیه خواهد نمود... آنچه در تبعید بهاءالله و همراهانش از استانبول به ادرنه حائز اهمیت است، تناقض شدید در رفتار دولت عثمانی هنگام ورود و اقامت بایبان، با هنگام تبعید ایشان از استانبول است. همانطور که دیدیم رفتار مأموران عثمانی در مسیر سفر بهاءالله از بغداد به استانبول محترمانه بود. همین شیوه برخورد هنگام ورود به استانبول و اقامت کوتاه ایشان در آن شهر ادامه داشت. اما با صدور فرمان تبعید به ادرنه این نوع رفتار چرخش چشمگیری یافت و به خشونت تبدیل شد. سرعت و ناگهانی بودن اجرای تصمیم، و خشونتی که مأمورین اجرای حکم از خود نشان دادند برای بهاءالله و همراهان رنج آور و تعجب انگیز بود خاصه آن که این تبعید با ارابه ای بارکش در ماه دسامبر و در زمستانی که به طور بیسابقه سرد بود رخ داد. بهاءالله در لوح سلطان عبدالعزیز که در سال ۱۸۶۷ در ادرنه صادر شد به این مطلب اشاره نموده و با تأکید بر این که هیچگاه خطایی از او و همراهانش سر نزده که سزاوار چنین تبعید و رفتاری باشد، شرحی به این مضمون مینویسد: ما با عزت و احترام وارد شهر تو [استانبول] شدیم اما به ذلتی از آن خارج شدیم که هیچ ذلتی در جهان با آن قابل قیاس نیست... کار ما به جایی رسید که دشمنانمان بر حال ما گریستند. بهاءالله به همان مضمون خداوند را به درستی گفتارش شاهد میگیرد و مینویسد رفتاری که با او شد نه رضای پروردگار بود و نه رضای پیامبران او، به او رحم نکردند و رفتاری نمودند که هیچ مسلمانی با مسلمان دیگر و هیچ مؤمنی با یک کافر انجام نمیدهد. شاید بتوان به راحتی نفوذ سفارت ایران را در چنین رفتار غیر انسانی با بهاءالله و همراهانش دخیل دانست. اگر هر دلیل و بهانه دیگری وجود داشت، میبایست در فرمان تبعید بایبان از استانبول بیاید ولی در آن فرمان از خطای احتمالی بهاءالله و همراهانش چیزی نمیبینیم.

بهاء‌الله استانبول را با خاطراتی تلخ ترک کرد. در سوره ملوک رفتار دولتمردان و بزرگان شهر را به اطفالی که با گلبازی خود را سرگرم میدارند، تشبیه میکند و مینویسد کسی را در این شهر نیافته که مستعد شنیدن پیام او باشد. استانبول را شهری بی نور مدینه غیر منیره میدانند و در لوحی مینویسد تا حال از اهل آن جز تعارفات رسمی معمولی چیزی دیده نشد... اما گیاهان خشک و یخ سرد بسیار دیده شد گویا این مدینه را از تلج (یخ) بنا نهاده اند و در هر آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید. بهاء‌الله قضاوت مشابهی نیز درباره شهر ادرنه دارد، آن را شهری خَلَف قاف مینامد و مینویسد و حال غریب و فرید (تنها) و بی مونس و یار و بی مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایام فانی را بسر میبریم.

مقارن تبعید بهاء‌الله از استانبول فرزند نوزاد او دختری بنام سجاده که هیجده ماه از عمرش میگذشت وفات کرد و در شهر استانبول در کنار دروازه ادرنه به خاک سپرده شد.

بهاء‌الله و همراهان او روز ۱ دسامبر ۱۸۶۳ (۹ جمادی الثانی ۱۲۸۰) استانبول را ترک گفتند و روز ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ (۱ رجب ۱۲۸۰) وارد ادرنه شدند.

از طهران تا عکا صص ۱۶۰ تا ۱۶۴

۱۴- نامه دادخواهی بهاء‌الله به ناصرالدین شاه

نامه بهاء‌الله به ناصرالدین شاه در دو بخش آغازین و آخرین به عربی و در بخش میانی صفحات متعددی به زبان فارسی است. این نامه فاقد تعارفات غلوآمیز متعارف آن دوره مانند قربان خاک پای آسمانسای مبارک گردهم بود که معمولاً در نامه های خطاب به پادشاهان قاجار میبینیم. بلکه در این نامه با القابی مثل ای سلطان ، ای پادشاه (ایران) زمین ، و امثال آن ناصرالدین شاه مورد خطاب قرار گرفته و بهاء‌الله به مانند دیگر آثارش از خود به عنوان عبد (بنده) یاد میکند. لحن نامه محترمانه، گاه آمرانه و گاه دوستانه و مشفقانه است. خواسته های بهاء‌الله از ناصرالدین شاه همراه با تمنی و استغاثه نیست بلکه در هر زمینه به او یادآوری میشود که انجام این خواسته ها برای خیر و صلاح خود شاه و کشور اوست. در مجموع میتوان گفت این نامه خطابه ای برای دادخواهی از ظلمی است که بر پیروان آیین جدید می‌رود. سوای آن در این نامه بهاء‌الله با ارائه مثالهایی چند، آن الهامی که او را به رسالت کنونی برانگیخته بیان مینماید و به توضیح برخی از اهداف و تعالیم آیین جدید

میردازد و یکی از دلایل حقانیت آن را شجاعت و آمادگی پیروان این دین در انفاق جان و مال به بهای نگذشتن از ایمان بر می‌شمارد. این نامه همچنین شامل شرحی از سختی‌هایی که بهاء‌الله در زندان سیاه چال طهران تحمل نموده، سختی‌های تبعید بغداد، و دسیسه‌های میرزا حسین خان وزیر مختار ایران در استانبول علیه وی و دیگر بایبان می‌باشد. اما شکایت عمده بهاء‌الله از علمای اسلام است که قلب شاه را نسبت به پیروان این آیین مکدر ساخته و به شأنی امر را در پیشگاه حضرت سلطانی مشتبه نموده اند که اگر از نفسی از این طایفه عمل قبیحی صادر شود آن را از مذهب این عباد می‌شمردند. این علماء که در ناز و نعمت از همه مواهب برخوردارند... از جمیع امور چشم پوشیده اند و به اذیت این طایفه متوجهند چنانچه اگر از بعضی که... در ظل مرحمت سلطانی آریده اند و به نعمت غیرمتناهیه متنعم اند سؤال شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اید جوابی ندارند جز آن که جمعی را به صدق و یا کذب به اسم بابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد به قتل و تاراج مشغول گردند. بهاء‌الله سبب قتل و غارت مؤمنان به آیین جدید را بی پناهی ایشان میدانند: "کل این امور نظر به این واقع شده که این فقرا را بی معین یافته اند. از امور خطیره گذشته اند و به این فقراء پرداخته اند." از شاه می‌خواهد که بیطرفانه در امور قضاوت کند. تحت تأثیر کسانی که در تخدیش ذهن او میکوشند قرار نگیرد بلکه خود را بیشتر در جریان قضایا قرار دهد: "امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد." اطرافیان شاه را کسانی میدانند که فقط منافع خودشان را در نظر دارند در حالی که آنچه بهاء‌الله برای او می‌خواهد به خاطر خود اوست. در این نامه بهاء‌الله همچنین از شاه می‌خواهد که با پیروان این آیین نیز مانند پیروان دیگر ادیان رفتار گردد و مدار رفتار با همه ادیان بر عدل استوار باشد: "...طوایف متعدده و ملل مختلفه در ظل سلطان مستری‌چند یک طایفه هم این قوم باشند. بلکه باید علو همت و سمو فطرت ملازمان سلطانی به شأنی مشاهده شود که در تدبیر باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان در آیند و ما بین کل به عدل حکم رانند."

تقاضای دیگر بهاء‌الله از شاه آنست که مجلسی فراهم سازد تا بهاء‌الله دلایل و براهین حقانیت آیین جدید را در حضور شاه به علما ثابت نماید: "این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد."

هیچ یک از خواسته‌های این نامه برآورده نشد ولی نفس ارسال نامه، لحن آن و طریق رساندن آن به دست ناصرالدین شاه در ردیف حوادث برجسته تاریخ دین جدید قرار گرفت.

از طهران تا عکا ص ۲۲۳ تا ۲۲۵

بهاء‌الله در کتاب اقدس مردم و شهر استانبول را مورد خطاب قرار داده است: "از میان شما صدای (شوم) جغد را میشنوم... و خطاب به شهر استانبول مینویسد "از کرسی ظلم بر تو حکومت میشود و آتش دشمنی در تو شعله وراست... میبینم که در تو جاهلان بر عاقلان حکومت میکنند و ظلمت بر نور فخر میوزد"... در سوره ملوک که صدور آن در ادرنه پس از اعلام علنی بهاء‌الله مبنی بر مقام خود و ظهوری جدید بود، بهاء‌الله بخشی را اختصاص به سلطان عبدالعزیز داده و او را نصیحت میکند که از وزرای نادان پرهیزد و زمام کشور را به دست آنان وامگذارد و اگر ترقی کشور را مایل است به نصایح او در مورد عدالت و شفقت گوش دهد، در امور از حد اعتدال خارج نشود، به ثروتی که دارد اطمینان ننماید و در همه حال خداوند را شاهد احوال خود بداند. در همین لوح درباره سبب تبعید خود از ایران، دوران بغداد و این که کوچکترین خلافی از او و پیروانش در آن زمان و پس از آن ظاهر نشده مینویسد و از رفتار خشن و نامناسبی که هنگام خروج از استانبول با او و همراهانش داشته اند ابراز کله مینماید. سوای آن، بهاء‌الله در سه خطاب که به سوره رئیس، لوح رئیس و لوح فؤاد مشهور است سران عثمانی را مورد خطابات تند و عتاب آمیز قرار داده و آنان را به عواقب وخیم سوء حکومتشان از جمله ظلم و ستم ناروایشان نسبت به بایان هشدار داده است. سوره رئیس به زبان عربی است و در راه ادرنه به گالیپولی نگاشته شده. بهاء‌الله در این لوح عالی پاشا را مورد خطاب قرار داده و میگوید نه مخالفت‌های عالی پاشا و همکارانش، و نه دیگران قادرند او را از اشاعه پیام الهی باز دارند. برعکس، چنین مخالفت‌هایی موجب میگردد که شعله این پیام مشتعل تر گردد. عالی پاشا را از این که با سفیر ایران در اسارت و تبعید او همدست شده مورد سرزنش قرار میدهد و روزگار سیاهی برای امپراطوری عثمانی پیش بینی مینماید به این مضمون که: "بزودی به خاطر آنچه از لشکر ظلم بر این اُسرائ رسید ارض سر (ادرنه) و اطراف آن از دست سلطان بدر خواهد رفت، آشوب پیا خواهد خاست، اغتشاش و فساد همه جا نمایان میشود و امور بر هم میپاشد."

لوح رئیس به زبان فارسی است و از فحوای آن معلوم میشود که در زمان نگارش آن بهاء‌الله و همراهان روزها و یا هفته های اول زندان را در قلعه نظامی عکا میگذرانده اند. در این لوح بهاء‌الله از وضع بسیار بد زندان، از ندادن غذا و آب به ایشان در شب اول، از بیماری اطفال خردسال و اکثر همراهانش، از این که در شبانه روز غذای زندانیان فقط سه گرده نان است، از مرگ دو تن از همراهانش و سایر سختیهای شدید زندان سخن میگوید. در این نامه تأکید میشود که اگر به خاطر زنان و اطفال بیگناه نبود، بهاء‌الله چنین نامه ای نمی نوشت. بار دیگر تقاضای تحقیق منصفانه در وضع خود و همراهان دارد، و در جای دیگر بروز انقلاب و فساد و هرج و

مرج در ممالک عثمانی را پیشگویی میکند و در پایان به او مینویسد از خدا بخواه به حد بلوغ برسی تا به حُسن و قُبْح اعمال و افعال ملتفت شوی.

لوح فؤاد به زبان عربی است که یک سال پس از مرگ فؤاد پاشا... از قلم بهاءالله صادر گردیده است. این لوح که بر صدر آن دو کلمه ک ظ آمده خطاب به یکی از بهائیان اولیه قزوین معروف به شیخ کاظم سمندر است و چون بیشتر آن مربوط به فؤاد پاشا و مخالفت‌های او با بابیان و سرانجام ناگوار او و سلطان عثمانی است به لوح فؤاد شهرت یافته است. این لوح نیز شامل سرزنش فؤاد پاشا به خاطر رفتار مستبدانه او و عدم توجهش به بهبود حال مردم است.

از طهران تا عکا ص ۱۹۳ تا ۱۹۵

۱۸- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهیی

ای ناظر به شَطْر الهی، شکر الطاف خفیه جمال مبارک را که بعد از صعود به ملکوت عزّتش از عنایات جلیله اش محروم نفرمود و از احسانات عمیمه اش مأیوس ننمود. ابواب فیض رحمانیش را از ملکوت غیب گشود و اسرار غیبت جمال کبریائیش را در هویت بصیرت مشهود فرمود. اگر چشم سر از مشاهده روی دلجویش باز ماند، دیده سر از انوار جمال احدیتش روشن است و اگر سَمْع ظاهر از استماع کلمات مبارکش محروم گردید، گوش جان از ملکوت ابهائیش به صَلاّی هوشیاری متلذذ. شُکراً له ثُمَّ حمداً له من هذا الفضل العظیم والبهاء علیک و علی کلّ منقطعٍ توجّه الی ملکوته الکریم عبدالبهاء ع

مکاتیب عبدالبهاء ج ۶ ص ۳۵

اگر افاقِ اعلیٰ از زُخرف دنیا خالیست و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. اَیْمَ اللّٰهِ در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. انظروا ثم اذکروا ما انزله الرَّحْمٰنُ فِی الْفِرْقَانِ (و یلُّ لَکُلِّ هُمَزَه لُمَزَه الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ). ثروت عال مرا وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات، اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افاق لوح الهی نیر این بیان لائح و مُشرق باید کلّ به آن ناظر باشند. ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. به تقوی اللّٰه تمسک نمائید و به ذیل معروف تشبّث کنید. به راستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید. عفا اللّٰه عما سلف از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر: امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگست اگر به حقّ و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرَّحْمٰن مشهود، شمس و قمر، سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضمیئه مقامش اعلیٰ المقام و آثارش مرّبی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افاق اعلیٰ توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور* (خُذْ قَدْحَ عِنَايَتِي بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ).

ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبّت و اتّحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلیٰ نازل شده و لکن جهال ارض چون مُربّای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء اللّٰه و أمنائه، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند درباره ایشان دعا کنید حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال رانهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب. هذا امر اللّٰه فی هذا الظهور الاعظم عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات. انه هو العلیم الحکیم. مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم. طوبی للامراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الَّذِی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است.

یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیه الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس: اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده. کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و أنا الفضل الکریم. قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه انه هو الأمر الحکیم. قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس. یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست. بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قُلْ کل من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا بمثابه آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز میشوند. انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما أمر به من لدن آمر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و نوصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم. از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید. انها خیر لکم عما علی الارض. یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع.

۱۹- شرح صعود جمال مبارک

به قلم میرزا طرازالله سمندری

قسمت اول

شهر شوال ۱۳۰۹ هجری قمری، وقت غروب با حضور حضرت عندلیب و خُدام مشرف شدیم بدین معنی که روز دهم یا یازدهم از نفاخت مبارک بود، نزدیک غروب خبر دادند که امر مبارک است هر که در قصر از مسافر و مجاور و خُدام حاضر است، مأذون است. لذا به خاک پای محبوب عالم مشرف و فائز گشتیم. بستر مبارک در وسط اطاق روی زمین مبسوط بود، تشک و لحاف هر دو ملفوف سفید داشت هیکل مبارک به بالشهای پر دو یا سه بالش تکیه فرموده بودند... ضعف مبارک شدید و صوت مبارک ضعیف بود پس از اظهار عنایت، با حالت ضعف و صوت خفیف ولی بسیار شمرده آیات فراق و کلمات افتراق از لسان عظمت جاری شد و در باره اتحاد و محبت بیانات و وصیت و نصیحت میفرمودند. و این فقرات از کتاب مستطاب اقدس را تلاوت می فرمودند قوله تعالی:

«...قُلْ يَا قَوْمِ لَا يَأْخُذْكُمْ الاضْطْرَابُ اِذَا غَابَ مَلَكُوتُ ظُهْرِي وَ سَكَنَتِ اَمْوَاجُ بَحْرِي بِيَانِي اِنَّ فِي ظُهْرِي لِحَكْمَةً وَ فِي غَيْبِي حَكْمَةً اُخْرٰى. مَا اَطَّلَعَ بِهَا اِلَّا اللّٰهُ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ وَ نَرِيكُمْ مِنْ اَفْقَى الْاِبْهٰى وَ نُنْصِرُ مَنْ قَامَ عَلٰى نَصْرِهِ اَمْرِي بِجَنُودٍ مِنَ الْمَلَأِ الْاَعْلٰى وَ قَبِيْلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبِيْنَ. يَا اَهْلَ الْاِنْشَاءِ اِذَا طَارَتِ الْوَرَقَاءُ عَنْ اَيْكِ الثَّنَاءِ وَ قَصَدَتِ الْمَقْصِدَ الْاَقْصٰى الْاَخْفٰى اَرْجِعُوْا مَا لَا عَرَفْتُمُوْهُ مِنَ الْكِتَابِ اِلَى الْفَرْعِ الْمُنْشَعِبِ مِنْ هَذَا الْاَصْلِ الْقَوِيْمِ. اَيْضًا

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و اعلاء کلمتی بین العالمین...»

و نیز در وحدت و اتحاد و محبت و وداد و دوری از اختلاف و شقاق بیانات و نصایح فرمودند. پس از استماع این آیات باهرات از فمب اطهر مولی البینات، دیگر حال این عباد معلوم است. حضرت عندلیب به کلی منقلب شده به صوت جلی، با اشک روان و دل بریان به کلمه یا بهاء یا بهاء، ناله و فغان نمودند. هیکل اطهر سپس حاضرین را مرخص و فی امان الله فرمودند لذا طواف نموده از اطاق با نهایت احزان و احتراق بی پایان از فراق محبوب امکان خارج شدیم و در آن یوم هموم و غموم چنان بر وجود نابود این ناتوان مستولی گردیده بود که

اقلام عالم از تحریر و تقریرش بالمره عاجز و قاصر است... این آخرین روز تشرّف این ذره ناتوان به ساحت قدس جمال اقدس ابهی جلّت عظمته و تعالت قدرته بود. بعد از آن روز بنده هم تب کردم و مریض شدم. این عبد ذلیل یک هفته به غروب شمس حقیقت مانده یعنی پس از روزی که در بستر به لقاء مالک قدر و محیی بشر مشرف شدم از شدت احزان و آلام مریض شدم ولی اعتنائی نمی کردم. غالب روزها برای کسب اطلاعات از حال مبارک به بهجی می رفتم و باز به عکا مراجعت می نمودم. تا در وقت اذان صبح خبر صعود جمال قدم به عکا و مسافر خانه رسید.

تلخیص از طراز الهی جلد اول صفحات ۱۱۷-۱۲۲

۲۰- شرح صعود جمال مبارک

به قلم میرزا طراز الله سمندری

قسمت دوم

«...مجاورین و مسافرین همگی مُحترقانه رو به بهجی حرکت نمودند. همه با یأس و حُزن شدید به قصر رفته بودند وقتی این بنده شرمنده از غروب شمس حقیقت مطلع شدم، دیگر نفهمیدم چگونه از خان جرین که مسافر خانه و محلّ اقامت من بود، تنها، افتان و خیزان و حیران و نالان، به سینه و سر زنان این راه را پیمودم خاطر دارم چندبار در راه از پا افتادم و ناله و نوحه نمودم تا خود را به قصر بهجی رساندم جمعیت از هر طبقه و دسته و ملّت، و ضیع و شریف، مجاورین و مسافرین همه حاضر بودند و ناله و فغان به عنان آسمان می رسید حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه به بالای قصر تشریف می بردند و در مراجعت آیات مبارکه کتاب اقدس را تغنی می فرمودند و اشک از دیدگان مبارک مانند مروارید از محاسن مبارک به زمین می ریخت. رقتی عجیب و حزنی شدید و منظره غریب بود که ممتنع و محال است این نَمَله ضعیف و مور نحیف بتواند اوضاع آن روز را به رشته تحریر و یا تقریر برآورد. جناب فریق پاشا و متصرف و قاضی و مفتی و جمیع رجال ناس و اجزاء مهمه دوائر دولتی کلاً از مشایخ و وزراء و رؤسای امور و نصاری از عکا و حیفا و هر کجا که بودند اطلاع یافته و مجتمع شدند. تقریباً شاید دو ساعت از شب گذشته بود که محلّ آماده و مهیا شد. جسد اطهر را خود هیکل اقدس حضرت عبدالبهاء با آب و گلاب شستشو نموده و رسوم و دستور کتاب را فی جمیع الجهات انجام دادند و در جعبه ای از خَشَب (چوب) محکم متقن استقرار داده بودند و امر فرمودند اصحاب و احباب، از مجاورین و مسافرین کلّ حاضر شوند. سپس هیکل عنصری جمال معبود را از اطاق مبارک حرکت دادند. .. بنده هم

رسیدم و به حاضرین ملحق شدم. تابوت مبارک به اطاق محلّ استقرار عرش مبارک رسید. مراسم قدری امتداد یافت تا اینکه به ید مبارک حضرت غُصن اعظمش در مقرّ ابدی استقرار یافت. بدین ترتیب تابش آفتاب شمس حقیقت که از مشرق اراده پروردگار در عالم ادنی طلوع نموده بود در گردش طبیعت جسمانی حیات خویش به پایان رسید و در مغرب زمان اُقول فرمود. روشنائی حاصله از سرور وصل و دیدار جانان در هاله تاریکی غم جدایی فروخزید و نشئه شادی از دامان دل های مشتاقین رخت برکشید.

تلخیص از طراز الهی جلد اول صفحات ۱۱۷-۱۲۲

۲۱- هر کس به هر کس می رسید می گفت که حضرت مولی به عالم بالا شتافت ▪

صعود حضرت بهاء الله به ملکوت ابهی آتش بر جان یاران مظلوم ایران زد. عاشقان جانفشانی که دهها سال ملجاء و پناهشان مظهر حضرت یزدان بود. اندوه فُرقت محبوب جان را کم نبود. در هر گوشه از ایران زمین، آن یاران دل خونین، به سوگواری نشستند. چه آنان که ده ها سال آرزوی دیدار روی آن مه تابان می نمودند و به علت مشکلات موجود یارای سفر به دیار محبوب نداشتند و چه آنان که با زجر فراوان به سرزمین کنعان شتافتند و افتخار دیدار یوسف جاودان داشتند، آنان که روزها و ماه ها در ارض مقدّس عکا در جوار بخشش و عطا اذن دیدار یافتند، همه و همه گریان و نالان، پدر مقدّس ملکوتی آنان از این جهان رخت برسته بود. اهالی عکا و توابع آن از خُرد و کلان، زنان، مردان، مأموران از حکومت عثمانیان همه در اندوه بی پایان. نفس مقدّسی از جهان رفته بود که به هر یک از آنان به گونه ای محبّت و عنایت فرموده بود. هر کس به هر کس می رسید می گفت که حضرت مولی به عالم بالا شتافت. فقرای عکا که هر روز مورد مرحمت حضرت بهاء الله بودند در غم ... درگذشت آن حضرت دست ها بر سر و سینه می زدند.

مردمیکه بیست و چهار سال پیش با نگاه آکنده از بغض و کین خویش در ساحل دریا به حضرت بهاء الله و یاران باوفا نظر می نمودند، در روز صعود حضرت بهاء الله چشمانشان گریان و دل هایشان سوزان بود. گویی همگی در درون خویش زمزمه می نمودند که کجاست آن نفس مقدّسی که بر ما رحم می آورد و کودکان گرسنه ما را اطعام می فرمود. به دستور حضرت عبدالبهاء تا یک هفته پس از آن حادثه جانگداز به ویژه مردم فقیر، یتیمان و بیوه زنان شهر و توابع آن، اطعام شدند. سیل تلگراف از همه نقاط سرزمین فلسطین و شام به شهر عکا سرازیر گشت. هر کس در هر مقام بود به حضرت عبدالبهاء و عائله مبارک عرض تسلیت نمود. تاریخ

روحانی عالم به یاد ندارد که پس از درگذشت مظهر الهی، مربی آسمانی، نفوس غیر مومن به آن وجود ربّانی این چنین اندوهگین ملاحظه شوند. زیرا مخالفان مظاهر الهیه، مخالفان پیامبران آسمانی، در هر دور آنان را نفوسی مجنون و پریشان خوانده اند و در این دور مبارک اهل دیگر ادیان بر عظمت و درایت حضرت بهاءالله شهادت داده اند.

پیک یزدان دکتر نصرت الله محمد حسینی سخنرانی ۱۳۱

۲۲- گشودن وصیت نامه حضرت بهاءالله

«کتاب عهدی» (وصیت نامه) حضرت بهاءالله، پیامبر دیانت بهائی می باشد. این اثر مبارک آخرین لوحی است که به قلم مبارک نازل گردید. کتاب عهد مبنی بر تعیین مرکز عهد و پیمان و تسمیه آن به نام «عُصْنُ الله الاعظم» حضرت عبدالبهاء بود. هر چند در کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۲۹۰ شامل احکام و تعالیم الهی نازل گردیده راجع به حصر توجه اهل بهاء بعد اُفول شمس ابهی به حضرت من اراده الله آیاتی نازل شده بود که می فرمایند:

«...اذا غیض بحر الوصال وقُضی کتابُ المبدء فی المال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم»

حضرت بهاءالله محض اتمام فضل و عنایت و اکمال حجّت و سدّ باب اختلاف و نفاق و جلوگیری از اهل شقاق، لوح مبارک عهد را به خط مبارک مرقوم و به خاتم خویش مختوم فرمودند.

بعد از گذشت ۹ روز از صعود حضرت بهاءالله هنگام صبح حضرت عبدالبهاء، ۹ نفر از احواء را احضار و کتاب مزبور گشوده شده و با صدای بلند توسط یکی از بهائیان (آقا رضا) در جلسه خوانده شد. حضرت بهاءالله در کتاب عهدی فرزند ارشد خود حضرت عبدالبهاء را به عنوان جانشین، مرکز عهد و میثاق الهی، مرجع آئین بهائی، و تبیین کننده آثار پس از خود معرفی فرموده بودند. بعد در همان روز به روضه مبارکه محل استقرار عرش مطهر و مطاف اهل ملاء اعلی است مشرف گشته و احواء را کلاً احضار فرموده و لوح مبارک را به میرزا مجدالدین عنایت فرمودند که با صدای رسا تلاوت نمود و مقام مرکز عهد و میثاق الهی حضرت عبدالبهاء به عموم آفاق اعلام گردید...»

الْتِنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبِهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ
الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بَكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ
أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَهٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ
حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونُ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ، وَبَدَأَتْ الْمُمْكِنَاتُ وَبَعَثَتْ الظُّهُورَاتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ
الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الدَّرَوِهِ
الْعُلْيَا وَالْمَشْرُكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مِنْ عَرَفِكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ
اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ
وَخَضَعَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِآيَاتِكَ وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ
لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمَشْرُكِينَ فِي الْأَوْحَادِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ
الْأَمْرِ مَكْتُوبًا، يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الْأَطْفَانِ لَتَجِدَنِي عَنْ
نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا،
عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءُ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبِهَكَ كُنْتَ فِي
أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سَيْفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ
أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوحِي لَضَرْكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَيَا الَّذِي
اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ
وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي
عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَعْصَانِهَا وَأَفْنَانِهَا وَأَصْوَلِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا
مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ
الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.

هو الله

خداوندا، اولیای مخلصین مبتلای ظلم و ستم معاندینند، تو نجات ده و احبای آن جمال مبین چون اغنام مظلوم در چنگال گرگان جهول و ظلومند، تو رهائی بخش. عندلیبان گلشن تقدیس در بین جغدان گلخن مکر و تدلیس نالانند توبه فریاد رس و دلبران پری روی امر نازنین درکید اهریمنان جور و جفایند تو آزاد فرما اگر چه بلا عین عطا است، ولی قلوب اهل و لا ارقّ از نسیم صبا. اگر چه ظلم اعداء مُنادی امر اعظم ابها است، اما تن های بی تاب و توان احباء، خسته سَهام مُترادفه اهل بغضا.

بنده آستانش شوقی